



مدرسان شریف

فصل اول

«مفهوم جامعه‌شناسی سیاسی»

از آنجا که صلاحیت جامعه‌شناسی برای مطالعه هر پدیده اجتماعی از سایر رشته‌های علوم اجتماعی بیشتر است، لذا جامعه‌شناسی به رشته‌های فرعی مثل جامعه‌شناسی اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی تقسیم می‌شود. به این ترتیب، جامعه‌شناسی سیاسی زیرمجموعه جامعه‌شناسی عمومی است و جنبه‌های مختلفی دارد. به طور مثال جنبه ایدئولوژیک آن تمامی پدیده‌ها را حاصل تولید جامعه و تحت تأثیر ساختار اجتماعی می‌داند و جنبه شناخت‌شناسانه آن جامعه‌شناسی را علمی فراگیر و زیربنای همه علوم انسانی می‌داند.

به دلیل آنکه جامعه‌شناسی سیاسی از دو مفهوم جامعه و سیاست ترکیب شده، در این فصل به بررسی این دو مفهوم می‌پردازیم.

درسنامه (۱): سرشت جامعه‌شناسی سیاسی



جامعه چیست؟

موضوع مطالعه یک جامعه‌شناس، مطالعه رفتار اجتماعی انسان، تعامل‌ها و سازمان‌های اجتماعی است. مارسل موس، جامعه‌شناس فرانسوی در تعریف خود، جامعه را گروهی از انسان‌ها می‌داند که به اندازه کافی از تداوم برخوردارند و می‌تواند تعدادی از زیرگروه‌ها و چند نسل را که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، دربرگیرد. در ادامه، تحولات مهم اجتماعی در قرن ۱۸ و ۱۹ شامل افزایش گسترده جمعیت، جنگ‌ها، انقلاب‌ها و تحولات صنعتی و شکل‌گیری اقشار جدید اجتماعی از یک طرف و نظریه‌های عصر روشنگری از طرف دیگر، بستر مناسبی را برای جامعه‌شناسی فراهم کرد.

نکته ۱: جامعه‌شناسی ابتدا در واکنش به اندیشه‌های متافیزیک و نظریات فلسفی، راه اثبات‌گرایی و کل‌نگری را در پیش گرفت و در نیمه دوم قرن ۱۹، اساس جامعه را بر تعامل‌های اجتماعی (interaction) قرار داد.

ریشه جامعه‌شناسی سیاسی

ریشه جامعه‌شناسی سیاسی را باید در فلسفه سیاسی قدیم جستجو کرد. اندیشه سیاسی در غرب در نظر اندیشمندانی مثل ماکیاوول و هابز گرایش عملی‌تری پیدا کرد و خصلت جامعه‌شناختی آن هم پررنگ‌تر شد. پندهایی که ماکیاوول به شهرباران می‌داد براساس این بینش جامعه‌شناسانه بود. او علت تداوم قدرت حکام را ترس اتباع می‌دانست. به گفته راینهارد بندیکس و سیمور مارتین لیپست محتوای جامعه‌شناسی، قدمت بیشتری از عنوان آن دارد، زیرا بسیاری از مطالعات کلاسیک در زمینه جامعه‌شناسی سیاسی مثل دو توکویل، میخلز و وبر قبل از تخصصی شدن این حوزه انجام شده بود، اما ریشه جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های امروزی را باید در تحولات فکری قرن ۱۹ پیدا کرد. در این قرن، کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی در قالب مکتب اصالت اثبات، تحولی اساسی در کل این علوم به وجود آورد و علاقه به ایجاد علم جامعه و سیاست را افزایش داد.

موضوع جامعه‌شناسی سیاسی

موضوع جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی روابط متقابل بین قدرت دولتی (قدرت و ساخت سیاسی) و قدرت اجتماعی (جامعه یا نیروها و گروه‌های اجتماعی) و ساخت اقتصادی است. به عبارتی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی توضیح جایگاه دولت در داخل شبکه پیچیده علایق اجتماعی و اقتصادی و روابط حاصل از آن‌هاست. باید توجه کرد که جامعه‌شناسی سیاسی با ساخت درونی دولت و حکومت (که اغلب موضوع اصلی علم سیاست است) کاری ندارد. در این شرایط اگر سیاست را به معنی روابط بین جامعه، اقتصاد و دولت بدانیم، وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی فهم این روابط است. بدین ترتیب، مهم‌ترین موضوع نظریه‌پردازان سیاسی و اجتماعی در قرن اخیر رابطه بین دولت و جامعه به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی به خصوص تأثیر جامعه بر دولت بوده است. بنابراین بررسی محیط اجتماعی سیاست و تأثیرات جامعه اعم از حوزه روابط تولیدی و اقتصادی، رویه‌بندی‌های اجتماعی و فرهنگی بر ساخت و رفتار سیاسی، جوهر جامعه‌شناسی سیاسی است.

نکته ۲: موضوع جامعه‌شناسی را می‌توان پیدا کردن ریشه‌های اجتماعی یک پدیده سیاسی یا قرار دادن یک پدیده سیاسی در چارچوب کلی و تمامیت اجتماعی آن ذکر کرد.



نکته ۳: وظیفه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی، توضیح کامل اجزایی مثل جامعه و دولت به صورت پراکنده نیست.

تفاوت جامعه‌شناسی و علوم سیاسی:

هر چند از نظر مورس دوورژه این دو هیچ تفاوتی ندارند، اما در فرانسه انتخاب عنوان جامعه‌شناسی سیاسی به معنای علاقه به تحلیل علمی تر و غیرهنجاری است.

در جدول زیر تفاوت جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست مشخص شده است.

جامعه‌شناسی سیاسی	علم سیاست
۱ نگاه از پایین به بالا دارد (یعنی بررسی تأثیر جامعه بر سیاست)	نگاه از بالا به پایین دارد (یعنی بررسی ساختار قدرت و سیاست و تصمیم‌گیری و تأثیر آن بر روابط اجتماعی)
۲ قدرتی به مفهوم دولتی ندارد (یعنی قدرتی اجتماعی که پشتوانه اجرایی اجبارآمیز داشته باشد).	دولت، مظهر سلطه قدرت و اراده عمل‌کننده است (پشتوانه اجرایی اجبارآمیز دارد).
۳ رابطه جامعه نسبت به دولت تحت عنوان مفهوم تعیین‌کنندگی قابل بررسی است.	رابطه دولت نسبت به جامعه تحت عنوان اعمال قدرت قابل بررسی است.
۴ به مبانی اجتماعی قدرت سیاسی می‌پردازد.	با نظام سیاسی و چگونگی اعمال قدرت سر و کار دارد.
۵ پویا و جهانشمول است.	در علم سیاست باید به دنبال روابط ثابت بود، یعنی نظام سیاسی هر کشور تابعی از عوامل اجتماعی، تاریخی و فرهنگی است.

سه سطح تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی:

۱- سطح تحلیل فرد و رفتارهای او: از این سطح تحلیل به عنوان رفتارشناسی سیاسی یاد می‌شود. در اینجا موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی بررسی رفتارهای سیاسی در هر حوزه از کل جامعه (چه درون حوزه قدرت سیاسی و یا خارج از آن) است. مثلاً گرایش‌های مختلف سیاسی و ایدئولوژیک فرد براساس تأثیر متغیرهای مختلفی مثل پایگاه اجتماعی، اقتصادی، سطح آموزشی، جنسیت و قومیت، گرایش‌های مذهبی و ... توضیح داده می‌شود. بنابراین در کشورهای دموکراتیک غربی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی گرایش‌های حزبی و رفتارهای انتخاباتی بوده است، اما به عنوان ضعف نگرش رفتاری در جامعه‌شناسی سیاسی باید به این نکته اشاره کرد که معمولاً با کشاندن بحث از علل رفتار به فرآیندهای جامعه‌پذیری و فرهنگ یا کاراکتر اصلی و تأثیرات خانواده موجب خلط دیسپلین روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شود.

کج مثال ۱: کوچک‌ترین واحد تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی کدام است؟

(۱) سرشت و منابع نگرش‌های سیاسی یا ایدئولوژی فرد یا گروهی از افراد

(۲) تحلیل نگرش‌ها و رفتار گروه‌های کوچک

(۳) تأثیر طبقه اجتماعی یا قشربندی اجتماعی بر رأی دادن و رفتار سیاسی افراد

(۴) طبیعت ساختارهای تصمیم‌گیری و فرآیندهای درونی احزاب سیاسی، انجمن‌ها و مؤسسات حکومتی

پاسخ: گزینه «۱» در جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان به طور کلی از سه گرایش رفتاری، گرایش تأثیر نیروهای اجتماعی بر زندگی سیاسی و گرایش ساختاری نام برد. این سه گرایش به ترتیب به سه سطح تحلیل در جامعه‌شناسی سیاسی اشاره دارند: (۱) سطح تحلیل فرد و رفتارهای او (سطح تحلیل خرد) (۲) سطح تحلیل گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و تأثیر آنها بر سیاست (سطح تحلیلی میانی) (۳) سطح تحلیل ساختار دولت و عوامل تعیین‌کننده آن (سطح تحلیل کلان). بر این اساس گزینه‌های ۲ و ۳ مربوط به سطح میانی هستند و گزینه ۴ که از ساخت‌های اجتماعی سخن به میان می‌آورد مربوط به سطح کلان تحلیل است. در نتیجه، تنها گزینه ۱ که در سطح تحلیل خرد قرار دارد، از کوچکترین واحد تحلیل (افراد) بحث می‌کند.

۲- سطح تحلیل گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و تأثیر آنها بر سیاست: این مورد به بررسی روابط بین دولت و جامعه (به عنوان حوزه‌ای که در آن زندگی سیاسی به معنای واقعی و انضمامی جریان دارد) کمک بیشتری می‌کند. در این سطح، عملکرد و تأثیرات گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بر حیات سیاسی مثل خصلت اجتماعی، ساخت سیاسی، ایدئولوژی و سیاست‌گذاری دولتی بررسی می‌شود.

۳- سطح تحلیل ساختار دولت (ساختاری): این مدل، نگرش انتزاعی در جامعه‌شناسی نوین است و محدود به چارچوب خاصی نیست. این مورد تأثیر ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و ... را بر روی ساخت سیاسی بررسی می‌کند و جامعه را محصول اعمال و ساختار را محصول عمل می‌داند.

جامعه‌شناسی سیاسی نوین: جامعه‌شناسی سیاسی نوین به عنوان جزئی از علوم سیاسی جدید نتیجه گسترش گرایش علوم اثباتی (پوزیتیویسم) در علوم اجتماعی بوده است. بنابراین سرچشمه معرفتی علوم اجتماعی جدید اصالت تجربه و علم اثباتی است. جامعه‌شناسی جدید همراه با علم سیاست مدرن از همان ابتدا با شیوه علوم پوزیتیویستی از اتخاذ موضع نقادانه، ارزش‌گذارانه و تجویزی دوری می‌کرد و بیشتر از طریق توصیف و طبقه‌بندی پدیده‌ها و استقراء به دنبال پیدا کردن قواعد عام پدیده‌های اجتماعی بود.



درسنامه (۲): چارچوب‌های نظری در جامعه‌شناسی سیاسی

۱- مکتب اصالت اثبات

سن سیمون و آگوست کنت عقیده داشتند که می‌توان دانش جامعه و سیاست را به صورت فیزیک اجتماعی عرضه کرد. این دو به عنوان پیشستازان مکتب اصالت اثبات معتقد بودند باید سیاست را به صورت علمی اثباتی درآورد؛ طوری که اعتبار احکام آن بر شواهد غیرقابل اثبات استوار باشد. در این میان مکتب اصالت اثبات تأثیر گسترده‌ای بر گسترش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در قرن ۲۰ گذاشت. از نظر آگوست کنت هدف علم اثباتی، کشف قوانین تغییرناپذیر ترقی انسان است. او قانون مراحل سه گانه ترقی (۱- گذر از مراحل مذهبی ۲- گذر از مراحل متافیزیکی ۳- رسیدن به مرحله علم اثباتی) را به عنوان یکی از یافته‌های مهم فیزیک اجتماعی می‌دانست.

نکته ۴: علم اثباتی علمی است که اعتبار احکام آن با تکیه بر شواهد عینی و تجربی قابل اثبات است. مبدأ علم جامعه و سیاست به مفهوم اثباتی را باید در نوشته‌های سن سیمون و آگوست کنت جویا شد.

بنیاد معرفت‌شناسی مکتب اصالت اثبات، اعتقاد به وحدت علم بود. به این معنا که تمامی رشته‌های علم (اعم از علوم طبیعی و اجتماعی) را می‌شود تابع نظام شناخت‌شناسی و روش‌شناسی واحدی دانست. در ادامه، مکتب اصالت اثبات زمینه اصلی گسترش مکتب رفتاری (به عنوان مکتب مسلط بر علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی) را فراهم کرد. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مکتب اصالت اثبات برای علمی کردن مطالعات اجتماعی - سیاسی و شناخت پدیده‌های اجتماعی و سیاسی به گردآوری داده‌ها، مشاهده، اندازه‌گیری و سایر روش‌های کمی توجه کرد. جان برگس در سال ۱۸۸۰ در دانشگاه کلمبیای امریکا، مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کرد و نگرش پوزیتیویستی را در جامعه‌شناسی سیاسی رونق داد. بعد از او آرتور بنتلی از اولین علمای سیاسی و جامعه‌شناسان سیاسی امریکا بود که در سال ۱۹۰۸ کتابی را با عنوان «روند حکومت» با نفی روش‌های تجویزی، فلسفی، ارزش‌گذارانه نوشت و با تأکید بر وحدت موضوع علوم، علم سیاست و جامعه را به عنوان مطالعه رفتار گروهی به طور کلی اعم از سازمان‌های سیاسی و دولت تعریف کرد.

کلمه مثال ۲: کدام رهیافت روشی، بستر ساز اصلی «مکتب رفتارگرایی» در جامعه‌شناسی سیاسی بود؟ (سراسری ۹۶)

(۱) تفسیری (۲) انتقادی (۳) پوزیتیویسم (۴) اجتماع‌گرایی

پاسخ: گزینه «۳» مطالعات رفتارگرایی برای نخستین بار در ایالات متحده صورت گرفت. این مطالعات بر مشاهده و تحلیل رفتاری فردی و گروهی مبتنی می‌باشد. مطالعات رفتارگرایی در جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی بر اهمیت نیروی تفکر، سنجش دقیق و به‌وجود آوردن تعمیم مبتنی بر تجربه و عینیت اشاره دارد. مکتب رفتارگرایی مبتنی بر رهیافت پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) و علم‌گرایی می‌باشد.

۲- مکتب شیکاگو

گرایش اثباتی در مکتب شیکاگو (۱۹۲۰) به اوج خود رسید. کار آن‌ها بیشتر مربوط به جامعه‌شناسی خرد مثل جامعه‌شناسی انتخابات بود. این دوره با کارهای افرادی مثل آلبیون، اسمال، توماس، رابرت ازراک، ولف، کاپلر و کوزر شناخته می‌شود که به شدت تحت تأثیر جرج زیمبل بودند. مسائل اصلی مورد علاقه مکتب شیکاگو عبارت‌اند از: ۱- بحث تجربی از قدرت سیاسی و مبانی و روش‌های اعمال آن ۲- مطالعه رفتار سیاسی رأی‌دهندگان ۳- مطالعه انتخابات ۴- دلایل گرایش‌های ایدئولوژیک در رفتار سیاسی.

کلمه مثال ۳: «مکتب میشیگان» در رفتار انتخاباتی بر کدام سطح تحلیل توجه دارد؟ (سراسری ۹۴)

(۱) سطح کلان (۲) سطح میانی و کلان (۳) سطح خرد یا فردی (۴) سطح میانی یا گروه‌ها

پاسخ: گزینه «۳» مکتب میشیگان در رفتار انتخاباتی بر سطح تحلیل خرد یا فردی تمرکز دارد.

نکته ۵: مکتب شیکاگو به مجموعه‌ای از کارهای جامعه‌شناسی گفته می‌شود که پژوهشگران دانشگاه شیکاگو در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۰ انجام دادند. چارلز مریام: در سال ۱۹۲۲ در کتابی با عنوان «ابعاد جدید سیاست» بر اهمیت کاربرد آمار و مشاهدات تجربی در علم سیاست و جامعه تأکید کرد.

والتر لیپمن: در سال ۱۹۲۲ در کتابی با نام «افکار عمومی» بر موارد مشابهی تأکید کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم، عده‌ای همچنان سیاست‌گرایی اثباتی را حفظ کردند و به مطالعه پدیده‌هایی از جمله گروه‌های فشار، رفتار احزاب سیاسی، افکار عمومی، انتخابات و ... پرداختند. در ادامه، دنباله‌ی گرایش پوزیتیویستی در علم سیاست و جامعه‌شناسی در غرب به شکل گرایش به فونکسیونالیسم در نظریات پارسونز و پیروان او ظاهر شد.

کلمه مثال ۴: در دیدگاه «مکتب کلمبیا» رفتار انتخاباتی متأثر از کدام مورد است؟ (سراسری ۹۵)

(۱) علایق و روابط گروهی (۲) مصالح ملی (۳) علایق بشردوستانه (۴) علایق و منافع فردی

پاسخ: گزینه «۱» در تحلیل رفتار انتخاباتی افراد، مکاتب گوناگون عوامل گوناگونی را برای این امر برشمرند. به عنوان مثال در مکتب «انتخاب عقلانی» انسان موجودی است که بر اساس محاسبه سود و زیان، دست به انجام مشارکت سیاسی می‌زند. از سوی دیگر پیروان مکتب کلمبیا معتقدند که افراد بر اساس «علایق و روابط گروهی» دست به رفتار انتخاباتی خاص می‌زنند. بر این اساس هویت گروهی و نتایج سیاسی حاصل از آن مورد توجه قرار می‌گیرد. از دیگر انگیزه‌ها برای رفتار انتخاباتی می‌توان «مصالح ملی» و «علایق بشردوستانه» را نام برد که این طیف اهداف در دیدگاه‌های ایده‌آل‌گرایانه مورد توجه قرار می‌گیرند.



۳- مکتب علوم فرهنگی

این مکتب به تداوم ایدئالیسم فلسفی معتقد بود و مفاهیم ایدئولوژیک را غیرمتافیزیکی می‌دانست. مکتب علوم فرهنگی در آلمان نظر اصحاب اصالت اثبات را (در این رابطه که علوم اجتماعی علم نیستند مگر آنکه بر پایه روش‌های علوم طبیعی استوار شوند) رد کرد. بنابراین این رویکرد گرایش پوزیتیویستی و محافظه‌کارانه ندارد. از مهم‌ترین نمایندگان این مکتب فکری می‌توان از ویلهلم دیلتای و فریدریش ریکرت نام برد.

کج مثال ۵: کدام مکتب نظر اصحاب اصالت اثبات را در این باره که علوم اجتماعی علم نیستند مگر آنکه بر پایه روش‌های علوم طبیعی استوار شوند، رد کرد؟

- (۱) مکتب علوم فرهنگی (۲) مکتب اصالت فایده (۳) مکتب شیکاگو (۴) مکتب انگلیسی

پاسخ: گزینه «۱» مکتب علوم فرهنگی بود که در آلمان نظر اصحاب اصالت اثبات را رد کرد.

ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳): او واژه علوم روحانی را وضع کرد و با جدا کردن مفهوم روح از معنای متافیزیکی آن در فلسفه ایدئالیستی آلمان، آن را به عنوان مفهومی تجربی در طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی به کار برد. دیلتای پدیده‌ها را به سه نوع تقسیم می‌کند:

۱- پدیده‌های طبیعی: موضوع علوم طبیعی هستند.

۲- حالات و فرایندهای روانی فرد: موضوع روانشناسی هستند.

۳- پدیده‌های روحانی: مثل زبان، فرهنگ، ادبیات و تمامی نهادهای اجتماعی که موضوع علوم روحی یا فرهنگی هستند.

در واقع پدیده‌های روحانی عینیت‌یافتگی ذهنی انسان و جزئی از حوزه روح عینی یا فرهنگی هستند. تفاوت زندگی اجتماعی از زندگی طبیعی را باید در همین مفهوم بدانیم. از نظر او روح تنها از طریق فرآیند ادراکی مشخصی دریافت می‌شود و آن را باید تفهیم یا درون‌فهمی بنامیم. اگر بخواهیم دیلتای را بهتر بشناسیم باید بگوییم که او از پیروان مکتب کانت بود و به نقش فاعل شناسا توجه می‌کرد و نقش فرد در شناخت موضوع را مهم می‌دانست. به عبارتی کار او رها کردن علوم اجتماعی از قید پوزیتیویسم یا تفکیک علوم روحی (معنوی) از علوم طبیعی بود. در واقع دیلتای، کار تاریخی مهمی انجام داد و تأثیر گسترده‌ای بر نظریه‌های اجتماعی بعدی گذاشت. در آخر باید گفت: این تفکیک که توسط ویندلاند و ریکرت نقد شد، الهام‌بخش جامعه‌شناسی تفهیمی و بر شد.

نکته ۶: از لحاظ معرفت‌شناسی، سومین سرچشمه فکری جامعه‌شناسی سیاسی را باید در مکتب علوم فرهنگی آلمان جستجو کنیم.

کج مثال ۶: «درون‌فهمی» جامعه‌شناختی چیست؟

(دکتری ۹۶)

(۱) فرایند ادراکی فرهنگی

(۲) فهم روندها و پویای متضاد دیالکتیکی

(۳) تأکید بر نقش تأثیرگذار هنجارها و ارزش‌های غالب اجتماعی

(۴) درک ماهیت پدیده‌های اجتماعی در چارچوب ساختارهای مسلط

پاسخ: گزینه «۱» سنت درون‌فهمی به عنوان ویژگی تفسیرگرایی و هرمنوتیک در علوم انسانی توصیف شده است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در واکنش به جامعه‌شناسان و تاریخدانان آلمانی نوکانتی و سپس فلسفه غالب اثبات‌گرایی به پا خاسته است. به طور کلی درون‌فهمی جامعه‌شناختی نوعی فرایند ادراکی فرهنگی است.

کج مثال ۷: از نگاه فریدریش ریکرت «روح» چیست؟

(دکتری ۹۶)

(۱) پدیده‌ای طبیعی ناظر بر وحدت علوم

(۲) مفهومی تجربی در طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی

(۳) مفهومی متافیزیکی در درک ماهیت روابط جامعه و دولت

(۴) بخشی از فرایندهای روانی فرد تأثیرگذار بر رفتارهای اجتماعی

پاسخ: گزینه «۲» از نظر ریکرت، تعامل میان علوم انسانی و علوم طبیعی وجود دارد. در نظام معرفت، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم انسانی، حدودی وجود دارد، به قسمی که دانش علمی، مستلزم همکاری این دو دسته از علوم است؛ زیرا ممکن است ماده‌های واحد، هم موضوع تحقیق طبیعی باشد و هم موضوع تحقیق تاریخی. روح، در هر دقیقه از تاریخ، خود را نفی می‌کند و به مرحله‌های بالاتر ارتقا پیدا می‌کند و شعور فردی نیز از تحمل این رنج جانکاه و تلاش مداوم روح، ناگزیر است. از نظر ریکرت، روح مفهومی تجربی در طبقه‌بندی پدیده‌های اجتماعی است.

کج مثال ۸: کدام عبارت در مورد «وبر»، درست است؟

(دکتری ۹۷)

(۱) در سال‌های آخر عمر کاملاً از نیچه فاصله گرفت.

(۲) مطالعه تاریخ براساس بی‌طرفی ارزشی مقدور بود.

(۳) نگرش تاریخی‌اش تا حد زیادی تحت‌تأثیر اندیشه‌های ریکرت بود.

(۴) نمونه آرمانی مدنظرش به شکل خالص و ناب در عالم واقع وجود داشت.

پاسخ: گزینه «۳» ماکس وبر همانند ریکرت و تحت تأثیر نگرش تاریخی وی، تفاوت میان علوم را براساس فیزیکی و ذهنی یا موضوع طبیعت و ذهن رد کرد و بسیار منسجم‌تر از ریکرت و سوسه تعریف علوم انسانی را به‌عنوان علمی که به‌طور رادیکال در مقابل علوم طبیعی قرار داد، کنار گذاشت. ماکس وبر همانند ریکرت مواجه‌شدن با واقعیت به‌عنوان ترکیبی از اشیاء و وقایعی است که در درون و بیرون ما به‌طور زمانی و مکانی نامحدود قرار دارند. از آنجا که هرگز نمی‌توان به این ترکیب معرفت کامل پیدا کرد؛ در نتیجه نیازمند یک استراتژی برای ساده‌کردن و انتخاب‌کردن هستیم.



درسنامه (۳): نسبت جامعه و سیاست



نظریات در رابطه با جامعه

- | | |
|--|-----------------------|
| ۱- جامعه به‌عنوان پدیده‌ای قراردادی و غیر طبیعی | } ۱- نظریه‌های کلاسیک |
| ۲- جامعه به‌عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ماتقدم | |
| ۳- جامعه به عنوان حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها | |
| ۱- نظریه‌های کارکردی | } ۲- نظریه‌های جدید |
| ۲- نظریه ساختاری - کارکردی و نظریه نظام‌ها | |
| ۳- ساختارگرایی | |

نظریه‌های کلاسیک

الف) جامعه به عنوان پدیده‌ای غیر طبیعی و قراردادی:

این برداشت مربوط به قرون اولیه عصر جدید یعنی قرن ۱۶ تا ۱۸ است. در این قرون، نگرش کلی در رابطه با مسائل اجتماعی نوعی الگوبرداری از پدیده‌های طبیعی بود. بر این اساس بین اجتماع انسان‌ها و گله‌های گوسفند و گرگ فرق ماهوی نیست و تنها فرق غیرقابل انکار، عقل بشری است. در این وضعیت انسان با استفاده از عقل، خود را از وضع ادباری (پر از خطر) نجات می‌دهد. در این نوع تفکر، جنگ جزء ذات انسان و این نوع زندگی است و صلح هم فرآیندی تصنعی است. کتاب «شهریار» ماکیاوول بر پایه همین فرض استوار است، اما پس از او اصحاب قرارداد یعنی هابز، لاک و روسو به این مسئله پرداخته‌اند و نظریه وضعیت طبیعی را مطرح کرده‌اند. فرض آن‌ها بر این است که جامعه پدیده‌ای اصیل و تعیین‌کننده نیست، بلکه هستی خود را مدیون تصمیمی است که افراد، بنا به ضرورت گرفته‌اند.

توماس هابز:

او عقیده دارد که در وضعیت طبیعی، افراد مثل دانه‌های شن کنار هم هستند و پیوند طبیعی و قانونمندی با هم ندارند. مساوات و گسیخت بین انسان‌ها باعث ترس آن‌ها از هم و در نهایت جنگ می‌شود. بدین ترتیب هر انسانی برای دیگری مثل گرگی برای گرگ دیگر است یا به عبارتی انسان، گرگ انسان است، اما ترس از دیگری و عشق به خود دو انگیزه اساسی هستند که کنش‌های انسان را فرماندهی می‌کنند. در ادامه، هابز باور دارد برای خروج از این وضعیت باید به عقل رجوع کرد، چرا که در واقع عقل، ترس و عشق، انسان را به طرف صلح می‌برد. در آخر، انسان دست به معامله‌ای نابرابر می‌زند و از آزادی خود چشم می‌پوشد. به این ترتیب، انسان جامعه مدنی را در پناه غول دولت یا لویاتان (Leviathan) به وجود می‌آورد و وارد آن می‌شود. همانطور که ذکر شد، جامعه در این گفتمان، طبیعی و ذاتی نیست بلکه پدیده‌ای عارضی است و هرچه بعد از این شکل می‌گیرد از نابرابری افراد تا قانون، زاینده همین پدیده عارضی است، بنابراین جامعه مدنی که نتیجه یک محاسبه و قرارداد است، منشأ دگرگونی‌های بعدی می‌شود.

جان لاک:

لاک عقیده دارد آدمی با حق آزادی کامل و بهره‌مندی از تمامی امتیازات قانون طبیعت به دنیا آمده و در این حق، با همه آدمیان برابر است، اما وجود اجتماع سیاسی یا مدنی ممکن نیست مگر آنکه این اجتماع مثل شخص حقیقی، حق داشته باشد دارایی خود را حفظ کرده و بتواند جرایم و جنایات را کیفر کند. بنابراین از نظر لاک اجتماع سیاسی یا مدنی وقتی پدید می‌آید که افراد دور هم جمع شوند و از حق طبیعی خود بگذرند و آن حق را به اجتماع واگذار کنند. مسئله جالب توجه در اندیشه لاک این است که هیچ کسی رعیت نیست و همه از آزادی کامل برخوردارند، اما برای حفظ دارایی‌های خود دست به تشکیل اجتماع زده و از حکومت تبعیت می‌کنند.

ژان ژاک روسو:

هرچند نظر او با هابز و لاک در مورد وضعیت انسان در حالت طبیعی یعنی قبل از ورود به جامعه مدنی یا انگیزه‌های انسان برای ورود به جامعه مدنی متفاوت است، اما هر سه نفر مزبور در این مسئله اشتراک نظر دارند که اجتماع، پدیده‌ای تصنعی یا عارضی است و به دنبال اقدام آگاهانه انسان به وجود می‌آید. روسو باور دارد که انسان وحشی قبل از ورود به جامعه مدنی تنها، نجیب، اصیل و قوی و برابر با دیگران بوده، اما در جامعه دچار هزار مفسده و بدبختی می‌شود. این تمدن است که وضع طبیعی را تبدیل به وضع جنگ می‌کند، لذا انگیزه انسان برای ورود به جامعه مدنی، وحدت با دیگران و مقابله با خطرهایی است که در برابر صیانت فردی آن‌ها در حالت طبیعی به وجود می‌آید. بنابراین انسان برای حفظ امتیازاتی که در حالت طبیعی دارد (آزادی و مساوات) تن به قرارداد می‌دهد، تا ضمن تضمین امنیت فردی برای حفظ این امتیازات به قدرت لازم برسد.

نقد نظریه وضعیت طبیعی: در انتقاد به نظراتی که مطرح شد باید گفت:

- ۱- دوره تاریخی‌ای نداریم که انسان در وضعیت طبیعی، طوری که هابز، لاک و روسو توضیح داده‌اند، زندگی کرده باشد.
- ۲- اینکه ذات انسان جنگ‌طلب یا نجیب است، قابل اثبات نیست.
- ۳- طرف قرارداد در نظرات مجهول است. به این معنا که اگر انسان‌ها خودشان با هم قرار بگذارند تا قدرت را به دیگری (یا به قول هابز به لویاتان) بدهند، لویاتان دیگر جایی در این قرارداد ندارد و اگر با خود او وارد قرارداد شده باشند، چطور این امر امکان دارد؟! زیرا لویاتان بعد از قرارداد متولد می‌شود.



نکته ۷: نقطه مثبت نظریه اصحاب قرارداد در فردگرا بودن آن‌ها است. بنابراین این نظریه، بن‌مایه نظریه‌های لیبرالیستی قرن ۱۸ شد. همانطور که می‌دانیم لیبرال‌ها باور داشتند که آزادی جزء ذات انسان و جامعه است و به دنبال آن بودند تا آزادی فردی را که ریشه در قانون طبیعت دارد، حفظ کنند.

اصالت فایده

جرمی بنتام (۱۸۳۲-۱۷۴۸): او حکیمی انگلیسی و مدافع اصالت فایده بود. بنام اجتماع را هیئتی تصنعی می‌دانست که برای تداوم آن باید به طور مداوم آن را با قاشقی هم زد. او فایده فردی را به دلیل اینکه فرد ذاتاً اجتماعی است، بن‌مایه فایده جمعی می‌دانست، لذا در اندیشه‌های او و همچنین جیمز میل و جان استوارت میل اصالت با فرد است و جامعه چیزی جز جمع ساده بین افراد نیست. بنابراین نه تنها تعارضی بین فرد و جمع وجود ندارد، بلکه جمع باید در خدمت فرد باشد و گرنه وجود خود را از دست می‌دهد.

گابریل تارد (۱۹۴۰-۱۸۴۳): او جرم‌شناس و بنیان‌گذار روانشناسی اجتماعی بود. تارد پدیده‌های اجتماعی را حاصل مکانیکی و بی‌روح کنش‌های فردی و تعامل بین افراد و نیز تقلید را محور اصلی تشکیل جامعه می‌دانست. او اصالت را به فرد می‌داد و جامعه را برآیندی از حرکات فردی می‌دانست.



نکته ۸: تفاوت اندیشمندان اصحاب قرارداد با اصالت فایده در نتیجه‌گیری سیاسی‌شان است؛ در حالی که دولت اصحاب قرارداد، قوی و پر نقش است، دولت لیبرال‌ها ضعیف و بی‌نقش است.

ب) جامعه به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ماتقدم:

این تفکر، وجه مشترک نظریه‌های جامعه‌شناسی قرن ۱۹ بود که می‌توان آن را در چند مورد خلاصه کرد: ۱- اصالت جامعه و طبع مدنی انسان ۲- نگرش کلی‌نگر به جامعه یعنی جامعه یک کل تجزیه‌ناپذیر و مقدم بر وجود اعضا است (از لحاظ روش‌شناسی، اینکه تبیین یک کل را نمی‌توان به تحلیل اجزای آن تقلیل داد، به معنای هلیسم است و این تفکر را بیشتر از همه می‌توان در آثار کنت و دورکیم دید). ۳- تاریخ‌گرایی و باور به پیشرفت تاریخی جوامع بشر و گذار از مراحل مختلف توسعه ۴- عقلانی بودن رفتارهای اجتماعی و امکان تبیین عقلایی پدیده‌های اجتماعی. لازم به ذکر است که این موارد، شاخص جامعه‌شناسی کنت، دورکیم، اسپنسر و مارکس هستند.



نکته ۹: اساس این نظریه‌ها آن است که هرچند جامعه از افراد و گروه‌ها تشکیل می‌شود، اما مثل «ترکیب» در علم شیمی، ماهیتی جدا از اجزای متشکله خود دارد و کلیت متمایزی را به وجود می‌آورد.

آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸):

آگوست کنت نه تنها ابداع‌کننده واژه جامعه‌شناسی به جای فیزیک اجتماعی برای مطالعات اجتماعی بود، بلکه در تعیین مرزها و موضوعات این رشته هم نقش مهمی داشت. روش او در مطالعه پدیده‌های اجتماعی روش پوزیتیویستی بود و برداشت او از جامعه با برداشت ارسطو همخوانی داشت. کنت جامعه را پدیده‌ای طبیعی و خودجوش می‌دانست که از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل او تمامی نظریه‌های مبتنی بر قرارداد اجتماعی را غیرمنطقی می‌دانست. او می‌گفت حقیقت فرد را باید در جامعه یافت و نه بر عکس. بنابراین چون جامعه، کل و فرد، جزء است، جامعه بر فرد سیطره دارد. کنت جامعه (کل) را دارای دو ویژگی اساسی می‌دانست: ۱- تابع همان قوانینی است که بر پدیده‌های طبیعی دیگر حاکم است. ۲- هر امری که مربوط به زندگی فردی و جمعی باشد از این کل سرچشمه می‌گیرد. پس مذهب، اقتصاد، سیاست و فرهنگ همه از تولیدات این کل هستند. با این اوصاف هیچ چیز اسرارآمیزی وجود ندارد و همه چیز ریشه در جامعه دارد؛ جامعه‌ای که پویاست. به همین دلیل او معتقد بود که مذهب در جوامع جدید از بین می‌رود و برای آنکه جامعه از نقش تحکیم آن محروم نماند باید یک مذهب انسانی بر پایه عشق به هم‌نوع ایجاد کرد که بدون الوهیت باشد. در این مذهب جدید، جامعه‌سالاری جایگزین خداسالاری می‌شود.



نکته ۱۰: کنت، سر ستون هر جامعه‌ای را مذهب، خانواده و مالکیت می‌داند.

امیل دورکیم (۱۹۱۷-۱۸۵۸):

او بنیان‌گذار مکتب فرانسوی جامعه‌شناسی و نماد بارز این تفکر بود که جامعه یک کل به هم پیوسته و تجزیه‌ناپذیر است. دورکیم دو نوع جامعه را از هم جدا می‌کند: جامعه‌ای که مبتنی بر پیوند عاطفی، احساسی و اطاعت یا پیوندهای مکانیکی است و جامعه‌ای که مبتنی بر روابط غیرشخصی و اندام‌واره یا پیوندهای ارگانیک است. او باور داشت این قانون تاریخ است که همبستگی مکانیکی با وجود آنکه در آغاز تنها شکل جامعه بشری بود، صحنه را ترک کرده و جای خود را به همبستگی ارگانیکی داده تا سلطه خود را بر جوامع بشری تحمیل کند. تقابل این دو پیوند در جدول زیر مشخص شده است.

پیوند مکانیک	پیوند ارگانیک
معرف این جامعه: جوامع سنتی، قبیله یا خانواده‌های بزرگ است که چیزی معادل گم‌نشافت در تفکر تونیس است.	معرف این جامعه: جوامع مدرن و متجدد امروزی است که چیزی معادل گزلفافت در تفکر تونیس است.
در این جامعه فرد از طریق خویشاوندی، پابندی به سنت‌ها و اطاعت از نرم‌ها و عادات و رئیس قبیله به جامعه وصل می‌شود.	در این جامعه چنین نیست.
در این جامعه صورت نانوشته‌ای از سلسله‌مراتب اجتماعی و تقسیم‌بندی درونی وجود دارد. طوری که هر واحد کوچکتر یک مجموعه جداگانه مرکب از همه نقش‌های قابل تصور اقتصادی نیز هست. به همین ترتیب نقش‌های سیاسی هم مثل رئیس قبیله یا یک پادشاه بسیط و نمادین هستند.	نقش‌ها مشخص و پیوند افراد از طریق تشکلهای واسط مثل باشگاه، سندیکا و حزب صورت می‌گیرد. همچنین نظام سیاسی پیچیده‌تر و ساختارها از هم تفکیک می‌شوند.



نکته ۱۱: محور بحث دورکیم را می‌توان در تقسیم کار اجتماعی یافت. از این جهت او مدیون آگوست کنت است که بر جنبه‌های غیر مادی روابط اقتصادی و نقش پیونددهنده آن در جامعه تأکید داشت.

دورکیم **تقسیم کار اجتماعی** را که بر اثر افزایش جمعیت و تراکم آن همراه با افزایش مبادلات فرهنگی و اقتصادی و... به صورت امری اجتناب‌ناپذیر درمی‌آید، به عنوان **عامل همبستگی اجتماعی** و **معرف قانون تحول و توسعه و گذر از همبستگی مکانیکی به ارگانیکی** می‌داند. از نظر او همبستگی اجتماعی، طبیعی و اصیل است و هرگونه تضاد یا تعارض درون جامعه نشانه بیماری بوده و غیرطبیعی است. دورکیم منازعه را نشانه ضعف و بیماری همبستگی اجتماعی می‌داند.

وجدان جمعی تحقق این کل را تضمین می‌کند و مثل **رشته پیوند** و عنصر مشترک همه اعضای جامعه عمل می‌کند. از نظر دورکیم چیزی که نقش اساسی را در شکل‌گیری این وجدان ایفا می‌کند شامل **نظام نهادهای فرهنگی** مثل ارزش‌ها، باورها، دگم‌های مذهبی، ایدئولوژی‌ها و امثال این‌ها است. به این ترتیب **فرهنگ** و مطالعات فرهنگی جایگاه خاصی در جامعه‌شناسی او دارد. در ادامه، دورکیم باور دارد که هرچه جوامع پیچیده‌تر و ناهمگن‌تر می‌شوند، طبیعت این نمادها و در نتیجه وجدان جمعی عوض می‌شود و تقسیم کار اجتماعی، نوع تازه‌ای از روابط اجتماعی را به وجود می‌آورد. در هر صورت سیطره کل (جامعه) بر اعضای خود (افراد) به گونه‌ای است که برای تمام رفتارهای فردی (حتی حق حیات فردی) و اجتماعی تعیین‌کننده است.

کج مثال ۹: از نظر دورکیم، پیدایش دولت نتیجه کدام فرایند است؟
 (۱) پایان خصومت‌های طبقاتی (۲) تقسیم کار اجتماعی (۳) سلطه بورژوازی بر سایر طبقات (۴) گسترش شهرنشینی (سراسری ۹۵)

پاسخ: گزینه «۲» دورکیم دو نوع همبستگی را از یکدیگر تمیز می‌دهد. اولین آن همبستگی مکانیکی یا خودکار است که مخصوص جوامع اولیه است و دیگری همبستگی ارگانیکی است که با پیچیده شدن و تخصصی شدن جوامع، زمینه ظهور می‌یابد. به طور کلی دورکیم پیدایش دولت را نیز از طریق همین همبستگی و نیاز افراد به یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

در ادامه به نظرات دورکیم می‌پردازیم:

۱) سیاست و دولت: سیاست برحسب اینکه چه نقشی در انسجام این کل تجزیه‌ناپذیر دارد، در سلسله مراتب اجتماعی جایگاه پیدا می‌کند، چرا که تمام مظاهر زندگی اجتماعی از اقتصاد و فرهنگ تا سیاست، جزئی از این کل هستند. حال اگر سیاست را رشته پیوند این کل بدانیم که وظیفه دارد سیطره این کل را بر اجزای اعمال و تمامیت آن را در برابر خطر خارجی حفظ کند، از جایگاه بالایی برخوردار بوده و دولت برآمده از آن، دولتی ابر قدرت است که همچون پدری حامی برای جامعه و اعضای آن است. در واقع دولت در این نگرش شبیه دولت هگل است که نماد جامعه تلقی شده و حاکمیت جامعه را بدون چون و چرا اعمال می‌کند. به علاوه، این دولت عامل رهایی فرد از قید وفاداری‌های محلی مثل کلیسا، قبیله، خانواده و... نیز هست.

دورکیم در کتاب «**خودکشی**» باور داشت که دولت بنا به طبیعت خود، همه فعالیت‌هایی را که شاید خصلتی اجتماعی داشته باشند، می‌بلعد تا آنجا که جز غباری از افراد بی‌اراده در مقابلش نمی‌ماند. به این ترتیب او جایی برای حالت فردی در کنش و تصمیمات فرد در نظر نمی‌گیرد و در اینجا نقطه مقابل **گابریل تارد** قرار می‌گیرد.

دورکیم بین دولت در جوامع مکانیک و جوامع ارگانیکی فرق می‌گذاشت و معتقد بود در جوامعی که بر پیوندهای مکانیک استوارند، دولت به **زور** تمایل دارد، اما در جوامعی که بر پیوندهای ارگانیکی و تقسیم کار استوارند، **کمتر به زور** متوسل می‌شود. در نهایت، **دولت مدنظر او که محصول تقسیم کار اجتماعی** است در ردای یک **پدر قدرتمند** ظاهر می‌شود که نباید بی‌جهت دست به خشونت بزند و گرنه از راه راست خارج و از واقعیت اجتماعی دور می‌شود و جز با **زور** نمی‌تواند امور را اداره کند. او اضافه می‌کند همان‌طور که مغز انسان زندگی او را به وجود نمی‌آورد، **دولت هم جامعه را به وجود نمی‌آورد یا عامل اصلی همبستگی اجتماعی نیست**، چنانکه جوامعی هستند که دولت ندارند.

نکته ۱۲: تعارضی که در اندیشه دورکیم و واقعیت وجود دارد این است که دولت مقتدر باید بازتاب اقتدار جامعه باشد اما در عمل، این معادله معکوس می‌شود و دولت به ابزار سرکوب جامعه تبدیل می‌شود.

۲) جامعه: او جامعه را حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها و حوزه‌های متفاوتی می‌داند که در عین وابستگی به یکدیگر از استقلال نسبی هم برخوردارند. استقلال زیرمجموعه‌های جامعه در نظر او چندین نتیجه مهم دارد: ۱- تفکیک حوزه‌های اجتماعی از هم، توجیه استوارتری دارد. در نتیجه حوزه سیاست، مرزها و ویژگی‌های آن را به راحتی می‌شود از دیگر حوزه‌ها جدا کرد. ۲- تأثیر متقابل بخش‌های مختلف جامعه بر یکدیگر، اجازه می‌دهد اثرپذیری و اثرگذاری را مشخص کنیم. ۳- مطالعه موارد عینی و خاص را از حیطه کلیات خارج می‌کند. مثلاً ممکن است در جامعه‌ای مثل ایران سهم بخش سیاست از سایر بخش‌های اجتماعی بیشتر باشد در حالی که در جوامع غربی، نقش اقتصاد تعیین‌کننده‌تر است.

نکته ۱۳: اگرچه برداشت دورکیم از دولت در اواخر عمرش نرم‌تر شد و گرایش به طرف دولت دموکراتیک در آثار او دیده شد (او در نمایندگی کامل دولت از طرف جامعه دچار تردید شد و آن را به مقام کارگزار اجتماعی تنزل داد) اما نگرش او در مورد صلاحیت جامعه همچنان پا برجا ماند.

بعدها نظر آگوست کنت و امیل دورکیم توسط هربرت اسپنسر (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) و مکتب ارگانیسم او تأثیرگذار شد. شبیه کردن جوامع به موجود زنده در واقع بیان دیدگاه کل‌نگرانه نسبت به جامعه و اندیشه‌های تکامل‌گرایی بود که به صورت متفاوت در اندیشه‌های کنت و دورکیم بررسی شد. در تمام شاخه‌های این نظریه، از یک طرف نوعی **جمع‌گرایی** و بی‌اعتنایی به فرد و از طرف دیگر **تابعیت دولت**، سیاست و سایر پدیده‌ها از **جامعه** دیده می‌شود. در واقع **پدیده‌ها** نسبت به جامعه، حالت **روبنایی** و تابعیت دارند و **جامعه** زیربنا است.

پ) جامعه به عنوان حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها (رابطه متقابل و افقی بین جامعه و سیاست):

تقریباً تمامی نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی در **قرن ۲۰** باور داشتند که جامعه بر کنش متقابل استوار است. در این دوره جامعه، محصول ارتباطی است که بین



افراد برقرار می‌شود، لذا به مخلوط تشبیه می‌شود، یعنی جامعه مثل شربت آب و شکر است که در آن، نه خواص آب از بین رفته و نه خواص شکر و تفکیک دوباره آن دو هم قابل تصور است. از این رو فرد به کلی در جامعه حل نمی‌شود بلکه به عنوان عنصر پایه، جایگاه مهمی دارد. بنابراین جامعه از تعامل و ارتباط بین همین افراد شکل می‌گیرد و با از بین رفتن این ارتباطات نابود می‌شود.

جرج (گنورگ) زیمل (۱۹۱۸ - ۱۸۵۸):

فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی بود که تعریف ساده و روشنی از جامعه داشت. او باور داشت جامعه جایی است که در آن چندین نفر بین خود دست به کنش متقابل می‌زنند. بنابراین وجود جامعه بستگی به اندرکنش یا کنش متقابل دارد که بین افراد به وجود می‌آید. به عبارتی جامعه به عنوان یک کل ارگانیک است که وحدت عناصر خود را تضمین می‌کند و فقط بر پایه پویایی افرادی به وجود می‌آید که آن را تشکیل می‌دهند. اما نکات کلیدی در نظریه جامعه‌شناختی جرج زیمل را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

۱- اهمیت فرد به عنوان سنگ بنای هر شکل اجتماعی ۲- نقش کنش متقابل در ساخت جامعه ۳- اهمیتی که رابطه و ارتباطات در این راستا ایفا می‌کنند. ۴- جنبه نسبی این روابط و ارتباطات و در نتیجه نظریه نسبیتی که در مقابل نظریه حتمیت و جزمیت دورکیم دیده می‌شود.

نکته ۱۴: از نظر زیمل، جامعه و پدیده‌های اجتماعی به انعطاف می‌رسند و امکان ایستادگی فرد در برابر جامعه وجود دارد.

زیمل بحث شکل و محتوا را مطرح می‌کند. محتوا نیرویی است که فرد را به کنش و امیال و گرایش‌ها، وضعیت روانی و ... را در بر می‌گیرد و در وجود هر فردی پیدا می‌شود. محتوا می‌تواند بر دیگران تأثیر بگذارد یا از آن‌ها اثر بگیرد، لذا ممکن است مورد توجه تاریخ‌دان، اقتصاددان و سایر متخصصان باشد اما وقتی این انگیزه‌ها بتوانند اشکال خاصی از هم‌زیستی بین افراد را بر پایه کنش متقابل فراهم کنند آن موقع است که جامعه‌شناسی موضوع خاص خود را پیدا می‌کند. در ادامه، اگر کنش متقابل را به عنوان کمترین شرط جامعه‌پذیری در نظر بگیریم، برای اینکه بتوانیم پدیده‌های به نام جامعه را مطالعه کنیم، شرط دیگری هم لازم است و آن اینکه کنش باید در چارچوبی کلی یا شکلی واحد صورت بگیرد تا بتواند به نحوی نسبتاً ثابت به کنش افراد ساخت ببخشد. به این ترتیب، نظریه معتدل و نسبی زیمل حد فاصل دو نظریه افراطی یعنی نظر کنت و دورکیم، هابز و دوستانش است.

نکته ۱۵: برخلاف دورکیم، زیمل منازعه و نظم، گیسخت و ادغام را از روندهای بنیادینی می‌داند که با نسبیتهای متفاوت در همه تشکلهای واحدهای اجتماعی وجود دارد. به این ترتیب، منازعه به مقوله‌ای کارکردی یا فونکسیونال تبدیل می‌شود.

از آنجا که به طور کلی تمامی نظریه‌های جامعه‌شناسی قرن ۲۰ به برداشت نسبی زیمل وفادار مانده‌اند، می‌شود گفت که اهمیت کارهای زیمل فراتر از دوره زمانی او بوده و به عبارتی او جامعه‌شناس پسا حیاتی است. خدمت زیمل به جامعه‌شناسی، به خصوص در زمینه مطالعه تشکلهای اجتماعی و اشکالی که وحدت ارگانیک جامعه را تشکیل می‌دهند، بسیار اهمیت دارد. او باعث شد پوسته‌ی گوی عظیم جامعه شکسته شود و جامعه‌شناس بتواند به درون این کل وارد شود (به عبارتی گذر از ماکرو سوسیولوژی به میکرو سوسیولوژی).

نکته مثال ۱۰: خدمت چه کسی به جامعه‌شناسی خصوصاً در مورد مطالعه تشکلهای اجتماعی و اشکالی که وحدت ارگانیک جامعه را تشکیل می‌دهند، بسیار مهم است و به عبارتی او یک جامعه‌شناس پسا حیاتی است؟

۱) جرج زیمل ۲) امیل دورکیم ۳) ماکس وبر ۴) تالکوت پارسونز

پاسخ: گزینه «۱» زیمل را به عنوان جامعه‌شناس پسا حیاتی می‌شناسند، چرا که اهمیت کارهایش فراتر از زمان خود بود.

نکته مثال ۱۱: جرج زیمل، جامعه‌شناس آلمانی، چه نگرشی نسبت به جامعه دارد؟

۱) جامعه را به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ماتقدم می‌داند.

۲) جامعه را به عنوان پدیده‌ای غیر طبیعی و قراردادی تلقی می‌کند.

۳) جامعه را به عنوان حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها در نظر می‌گیرد.

۴) جامعه را در قالب نظریه فرهنگ و شخصیت مورد بررسی قرار می‌دهد.

پاسخ: گزینه «۳» از نظر جرج زیمل، جامعه چیزی جز حاصل تعامل بین افراد و گروه‌ها نیست. جامعه نه حالت ماتقدم دارد (نسبت به تمامی پدیده‌های انسانی از قبیل فرد، سیاست، اندیشه و ...) که به اصالت جمع و نفی ارزش‌های فردی بینجامد و نه حاصل قرارداد است تا از هیچ بنیان طبیعی برخوردار نباشد. جامعه از افراد، گروه‌ها و حوزه‌های متفاوتی تشکیل شده که در عین وابستگی به یکدیگر از استقلال نسبی برخوردارند.

تأثیرپذیری از زیمل:

علاوه بر آنکه جریان‌های مشخصی مثل مکتب شیکاگو مستقیماً از زیمل تأثیر گرفته‌اند، بسیاری از مفاهیم جامعه‌شناسی از جمله اندرکنشی یا کنش متقابل (interaction) هم از او گرفته شده است. این اصطلاحات بیشترین تأثیر را بر جامعه‌شناسانی از جمله جرج هربرت مید گذاشت.

جرج هربرت مید (۱۹۳۱ - ۱۸۶۳):

مید، جامعه‌پذیری را ساخت یک هویت اجتماعی از طریق کنش متقابل تعریف می‌کند. او جامعه را فرد همگانی شده یا من دیگری شده یا دیگری عمومی شده توصیف می‌کند؛ به این معنا که افراد در این داد و ستد پیوسته هویت واحدی را به وجود می‌آورند یا به عبارتی فرد با دیگران به وحدت می‌رسد. او نظریه‌ی تعامل‌گرای نمادین را مطرح کرد.

باید توجه کرد که مکتب تعامل‌گرایی بیشتر با واقعیات اجتماعی سازگار است و از افسانه به دور است. دولت و نظام سیاسی برآمده از این مکتب نیز نظامی نسبی است که برحسب هر جامعه و با توجه به علل و عوامل موجود در آن جامعه، متفاوت است.

رابرت کینگ مرتن و لوئیس کوزر: این دو تحت تأثیر زیمل در دهه‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۶۰ به نقش مثبت منازعه اشاره کردند.



کج مثال ۱۲: نظریه تعامل‌گرای نمادین را چه کسی مطرح کرد؟

(۴) روسو

(۳) هابز

(۲) هربرت مید

(۱) جرج زیمل

پاسخ: گزینه «۲» جرج هربرت مید نظریه‌ی تعامل‌گرای نمادین را مطرح کرد.

زیمل:

زیمل با تعدیلاتی، از نظر ویلهلم دیلتای استفاده کرد. این دو نفر از دو زمینه مختلف، یعنی فلسفه و جامعه‌شناسی، به نتیجه واحد یعنی اهمیت دادن به فرد رسیدند. در عین حال زیمل کاربست مشی علمی را در علوم اجتماعی، مشی خلاق می‌داند که در اعمال آن، باید به تفاوت این سازه علمی با واقعیت اجتماعی توجه کرد.

هربرت بلومر:

او جامعه را همچون تعاملی نمادین در نظر می‌گرفت. از نظر او فرد یا من، نه تنها استقلال کامل دارد، بلکه کنش هم به تفسیر او بستگی دارد. بنابراین کنش گروهی چیزی جز حاصل جمع کنش فردی نیست.

ژوزف شومپتر (۱۹۵۰ - ۱۸۸۳):

اقتصاددان اتریشی و از کسانی بود که نقش مهمی در جا انداختن تفکر استقلال دولت در برابر طبقات اجتماعی داشت. شومپتر موضعی بین‌نخبه‌گرایان (که قدرت سیاسی را فارغ از روابط قدرتی در نظر می‌گرفتند) و مارکسیست‌ها (که دولت را ابزار طبقه مسلط می‌دانستند) داشت. در ادامه او به توسعه دستگاه دیوانی دولت توجه می‌کرد. شومپتر در پاسخ به احتجاجات مارکسیست‌ها و نگرش‌های طبقاتی آن‌ها، بحث تفکیک ساختار اجتماعی و تحرک اجتماعی را مطرح کرد. به نظر او انتخاب کارگزاران دولت در نظام‌های دموکراسی، بدون توجه به پایگاه اجتماعی آن‌ها صورت می‌گیرد و این امر ارتباطی با ساختار اجتماعی (که ممکن است حالت طبقاتی داشته باشد) ندارد. مهم این است که افراد دستچین شده برای مناصب حکومتی، هویت مستقلی دارند و در درجه اول به یک گروه اجتماعی مجزا تبدیل می‌شوند. مسئله دیگر آنکه تنوع پایگاه اجتماعی آن‌ها باعث استقلال دستگاه حکومت از طبقات اجتماعی می‌شود. او از رقابت سالم همه گروه‌ها و بازیگران مدنی همچون رقابت در بازار اقتصادی یاد می‌کند و آن را الیگوپولی در حوزه سیاست می‌نامد. عامل دیگری که این روند را تندتر می‌کند تخصصی شدن مشاغل سیاسی است (در واقع این نکته تکرار نظریه ماکس وبر در مورد دولت‌های مدرن است)، اما ابتکار شومپتر تبیین استقلال دولت از طریق تأکید بر تحرک اجتماعی است که با نوعی همسویی با نظریه‌های مارکسیستی (مبتنی بر ساختار طبقاتی جوامع امروز) همراه است. از نظر او انتخاب کارگزاران از طیف‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی بدون به هم خوردن ساختار طبقاتی جامعه به معنای آن است که دولت وابستگی به طبقه خاصی ندارد و کارگزاران مختلف، استقلال آن را تضمین می‌کنند. شومپتر در کتاب «سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی» همراه با تخصصی شدن مشاغل سیاسی به این نکته اشاره می‌کند که کارگزاران دولتی منافع مشترکی پیدا می‌کنند که از همبستگی شغلی آن‌ها ناشی می‌شود، لذا دیگر تعجبی ندارد اگر دولتمردان بدون توجه به منافع طبقه‌ای که خود به آن تعلق دارند، تصمیمی بگیرند.

کج مثال ۱۳: الگوی نظری ماکس وبر و جوزف شومپتر چیست؟

(دکتری ۹۶)

(۴) تکنوکراتیک رقابتی

(۳) کثرت‌گرایی جدید

(۲) پوپولیسم

(۱) بوروکراتیک

پاسخ: گزینه «۴» یکی از نافذترین نظریات درباره طبیعت و محدودیت‌های دموکراسی امروزی توسط ماکس وبر و به صورت نسبتاً تعدیل‌شده‌ای توسط جوزف شومپتر ارائه گردیده است. مفاهیمی که آن‌ها عنوان کرده‌اند، گاهی به عنوان نظریه نخبه‌گرایی دموکراتیک نامیده شده است. مدل دموکراسی نخبه‌گرا ابتدا در سال ۱۹۴۲ در اثر مهم ژوزف شومپتر با عنوان «سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی» تدوین شد. وی در این اثر در پی بسط مدل واقع‌گرایانه‌ای از دموکراسی بود که مبنای تجربی داشت و اثر وی بر تکامل نظریه دموکراتیک در دوران پس از جنگ جهانی دوم تأثیر زیادی بر جای گذاشت و به تجدیدنظری گسترده در مفاهیم پذیرفته‌شده دموکراسی انجامید. این رهیافت به دموکراسی از حامیان دیگری همچون لیپست و رابرت دال نیز برخوردار است، اما پیش از همه آنان، ماکس وبر در ادامه بررسی‌ها و مطالعات خود درباره جامعه مدرن و به ویژه ظهور دیوان‌سالاری به چنین نتایجی رسیده بود. وبر یکی از بنیانگذاران کلاسیک جامعه‌شناسی است که دیدگاهی حداقلی نسبت به دموکراسی دارد و مهم‌ترین نظریات خود در این باره را در مقاله «سیاست به‌مثابه حرفه» آورده است. وبر در تلاش برای بازسازی نظریه دموکراسی به دفاع از دموکراسی نخبه‌گرا پرداخت و نظریه‌پردازانی مانند شومپتر، دال و لیپست نیز با پذیرش برخی از جنبه‌های نظریه وی به بسط آن پرداختند.

کج مثال ۱۴: از نگاه ژوزف شومپتر، مهم‌ترین ویژگی‌های تصمیم‌گیرندگان نظام اجتماعی مدرن چیست؟

(دکتری ۹۷)

(۴) نظم درونی و سیاست عقلانی

(۳) خودآگاهی و نظم درونی

(۲) سیاست عقلانی و انسجام

(۱) انسجام و خودآگاهی

پاسخ: گزینه «۱» از نگاه ژوزف شومپتر، مهم‌ترین ویژگی تصمیم‌گیرندگان نظام اجتماعی مدرن انسجام و خودآگاهی است. به نظر شومپتر، مفهوم مصلحت عمومی، مفهوم مبهم و خیال‌پردازانه است. به علاوه یکی از مفروضات اصلی نظریه‌های قدیم دموکراسی، یعنی رفتار عقلانی انسان در حوزه سیاست را رد می‌کند.

موازی استروگرسکی:

او نظریه‌ای در مورد خودمحور شدن احزاب سیاسی داشت که قابل تعمیم به سازمان دولت است. وی باور داشت هر سازمانی پس از رشد به جایی می‌رسد که به جای تعقیب اهداف اولیه، به فکر تقویت و توسعه خود می‌افتد.



درسنامه (۱۴): نسبت جامعه در نظریات جدید



نظریه‌های جدید

نظریه‌های کلاسیک قرن ۱۹ بن‌مایه بسیاری از نظریه‌های جدید نیمه دوم قرن ۲۰ هستند. در واقع نظریه‌های جامعه‌شناسان قرن ۱۹ اروپا آن‌قدر قوی بودند که نه تنها جامعه‌شناسان معاصر نمی‌توانند به آن‌ها توجه نکنند، بلکه قوت نظریه‌های جدید به خاطر رجوع به نظریه‌های قدیمی است. حال به بیان چند مورد از نظریه‌های جدید می‌پردازیم:

الف) نظریه‌های کارکردی (فونکسیونالیسم):

این نظریه به دلیل آنکه دیدگاه‌های مختلفی نسبت به آن ارائه شده، اغلب به صورت جمع به کار می‌رود. نظریه‌های کارکردی واکنشی در مقابل خرده‌جامعه‌شناسی‌های تجربی (مثل مکتب شیکاگو) بود که در آغاز قرن ۲۰ بر جامعه‌شناسی امریکا حاکم شده بود. هر چند بن‌مایه‌های نظریه کارکردگرایی در نظریه‌های دورکیم و اسپنسر موجود بود، اما دوباره در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در نظریه‌های مردم‌شناسی، به خصوص در نظریه‌های برونسیلاو مالینوفسکی و رادکلیف براون در شکل جدید مطرح شد و در دهه ۱۹۵۰ بر نظریه‌های جامعه‌شناسی چیره شد. براساس این نظریه اجزای مختلف جامعه مثل گروه‌های اجتماعی یا نهادها از طریق آثار و کارویژه‌های خود با کل جامعه (که خود جزئی از آن‌اند) مرتبط می‌شوند. مجموعه این کارویژه‌ها یک کل متعادل را به وجود می‌آورد. در واقع مثل آنچه دورکیم در زمینه تقسیم کار اجتماعی می‌گفت یا اینکه اسپنسر جامعه را به موجود زنده‌ای تشبیه می‌کرد (مشکل از اعضای که هر کدام تکلیف خاصی دارند)، در نظریه کارکردگرایی هم هر جزء از جامعه وظیفه خاصی را در ارتباط با کل دارد. در این روند اگر هر جزء کارویژه خود را از دست بدهد، در واقع فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و حذف می‌شود؛ مثل کبد در بدن انسان که وظیفه ترشح لوزالمعده را بر عهده دارد یا یک نهاد اجتماعی مثل خانواده و دولت که کارویژه خاص خود را دارند و در تشکیل و تداوم حیات اجتماعی مؤثرند. به این ترتیب در این نظریه می‌توان جامعه را به ماشینی تشبیه کرد که از اجزای متفاوتی تشکیل شده که در ارتباط با هم فعالیت می‌کنند و ماشین را به وجود می‌آورند.

کج مثال ۱۵: براساس کدام نظریه، اجزای جامعه از طریق آثار و کارویژه‌های خود با کل جامعه در ارتباط هستند؟

- ۱) نظریه‌های کارکردی ۲) نظریه ساختاری ۳) نظریه مارکس ۴) نظریه جرج زیمل
- پاسخ: گزینه «۱» در نظریه کارکردگرایی، هر جزء از جامعه وظیفه خاصی را در ارتباط با کل دارد.

نکته ۱۶: این نظریه از همان اول با اتهام محافظه‌کاری روبه‌رو شد و مورد انتقاد قرار گرفت، زیرا: ۱- اساس این نظریه بر ثبات و همگونی استوار بود در حالی که در تمام جوامع نزاع‌های آشکار و پنهانی وجود دارد که در قالب این نظریه نمی‌گنجد. ۲- دگرگونی‌های اجتماعی فراموش شده‌اند. ۳- نقش ساختارها را نادیده می‌گیرد و فقط به کارویژه‌ها توجه می‌کند. (در فصل ۳ بیشتر با این نظریه آشنا می‌شویم.)

ب) نظریه ساختاری - کارکردی و نظریه نظام‌ها:

اصلاحات در نظریه کارکردگرایی نظریه‌های جدیدی را شکل داد. به عبارتی می‌توان تکامل نظریه کارکردگرایی را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- کارکردگرایی مطلق: این مدل بیشتر در زمینه مردم‌شناسی است. از جمله مدافعان آن می‌توان از مالینوفسکی و رادکلیف براون نام برد.

۲- کارکردگرایی تعدیل‌شده: با کارویژه‌های پنهان یعنی کارویژه‌هایی که از اول مورد نظر نبوده ولی در عمل از طرف یک اندام یا ارگان سر می‌زند، مشخص می‌شود. از جمله طرفداران این مدل رابرت کینگ مرتن است. مدل او نشان می‌دهد که رابطه بین ارگان و فونکسیون چندان هم ثابت نیست.

۳- نظریه ساختاری - کارکردی: این نظریه که در نهایت به نظریه نظام‌ها ختم شد، متعلق به تالکوت پارسونز است.

تالکوت پارسونز (۱۹۷۹ - ۱۹۰۲)

او برجسته‌ترین جامعه‌شناس امریکا در قرن ۲۰ است. پارسونز به نظریه کارکردگرایی وفادار بود، لذا با وارد کردن نقش ساختار در کنش‌های اجتماعی اعتبار جدیدی به این نظریه داد، اما سیر تحول فکری او به نظریه عام کنش می‌رسید. به هر حال اهمیت کار او در دید فراگیری است که در جامعه‌شناسی دارد، چرا که هیچ زاویه‌ای را از نظر دور نمی‌کند. از نظر پارسونز هر کنش اجتماعی متکی بر چهار عنصر است که ساختار و کارویژه آن را نشان می‌دهد:

۱- متضمن وجود یک بازیگر (کارگزار) است.

۲- هدف دارد یعنی آن را به سمت خاصی هدایت می‌کند.

۳- در محدوده‌ای شکل می‌گیرد که در کل یا جزء با وضعیتی که هدف کنش را شکل می‌دهد، متفاوت است. این وضعیت با توجه به دو عامل تحلیل می‌شود:

الف) عواملی که شرایط کنش نام دارد. این عوامل در اختیار کنشگر نیست و از اراده او خارج است، مثل نقش ساختارها.

ب) عواملی که ابزارهای کنش نام دارد و در اختیار کنشگر هستند.

۴- رابطه بین عناصر درگیر در یک کنش

در نتیجه از نظر پارسونز جامعه‌شناسی، علم مطالعه کنش‌هاست. بعدها پارسونز این کنش را در چارچوب بزرگتری که دارای بازیگران و شرایط مختلفی (یعنی نظام اجتماعی) است، مطالعه کرد. در این نظام بازیگران به دنبال کسب بیشترین رضایت هستند و شرایط آن‌ها را نظامی از نمادها تشکیل می‌دهد، این نمادها را هم یک نظام فرهنگی نظم می‌دهد.